

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَمَا أَنَا يَا رَبِّ وَ مَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ أَيُّ رَبِّ جَلَلْنِي بِسِتْرِكَ وَ اغْفُ عَنِّي
تَوْبِيخِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ فَلَوْ أَطَّلَعَ الْيَوْمَ عَلَى ذَنْبِي غَيْرُكَ مَا فَعَلْتُهُ وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لَأَجْتَنَبْتُهُ لِأَنَّكَ
أَهْوَنُ النَّاطِرِينَ وَ أَخَفُّ الْمُطَّلَعِينَ بَلِّ لِأَنَّكَ يَا رَبِّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ.

ای پروردگار من، من که هستم و مقدار و میزان و ارزش من چه مقدار است؟! حال که چنین است به فضل خودت بر من ببخش، فضل خودت را شامل حال من کن نه عدل خودت را. چطوری که در آن عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام که در دعای قنوت هم هست و از مرحوم حداد - رضوان الله علیه - و همچنین مرحوم آقا هم زیاد می دیدیم که این دعا را می خوانند که: اللهم انك انس الانسين لا وليائك، و احضرهم بالكفاية للمتوكلين عليك و بعد در آخرش دارد: اللهم عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك،^۱ به فضل خودت با ما رفتار کن، نه با عدل خود و حسابرسی و پاداش به میزان حساب.

هبنی بفضلک، به فضل خودت بر ما ببخش و از آثار فضل خودت ما را متنعم و نصیب کن.

و همین طور تصدق علیّ بعفوک و به عفو و بخشش خودت بر ما تصدق کن. صدقه ای که می خواهی به ما بدهی آن صدقه بخشش تو باشد و چیزی را که می خواهی به ما عطا کنی، آن فضل و آثار فضل تو باشد. این دعا دعای عجیبی است. به طور کلی همان طوری که خدمت دوستان عرض شد در تمام ادعیه وارده از معصومین علیهما السلام و به طور کلی بزرگان، حالا بزرگان از اولیاء، در مناجات های خودشان، در دعاهای خودشان آنچه را که ما مشاهده می کنیم فرق بین آنها و بین سایر افراد این است که در هر دو طیف می بینیم از خدا می خواهند و لو افراد، افراد خوب، افراد عادی؛ هر دو طیف از خدا می خواهند و می دانند که فقط خداست که معطی است، دیگر آنجا در عالم قیامت حساب ها همه به یک نفر برمی گردد، مثل اینجا نیست که آدم این را ببیند، آن را ببیند، پس و پیش بشود. خلاصه مسائل زیر و رو شود، آن که بالاست بیاید پایین، آن که پایین است بیاید بالا، پرونده ها این طرف و آن طرف

۱- در نهج البلاغة، خطبه ۲۲۷، آخر دعا بدین صورت آمده است: اللَّهُمَّ احْمِلْنِي عَلَى عَفْوِكَ وَ لَا تَحْمِلْنِي عَلَى عَدْلِكَ.

شود. آنجا این حرف‌ها نیست، چنان‌که ما را از ماست می‌کشند که انسان خودش در عجب می‌ماند، در عجب می‌ماند.

در آن آیه شریفه هست که **وَجَدُوا مَا عَمِلُوا خَاصِرًا** ﴿الکَهْف، ۴۹﴾، این مشرکین و این کفار تمام آنچه را که انجام دادند همه را حاضر می‌بینند. این یکی از آیات قرآن است که دلالت بر وجود عینی و بقاء عینی اعمال می‌کند، که اعمالی را که ما انجام می‌دهیم یک وجود دارد، یک وجود خارجی دارد. این صحبتی که من می‌کنم، صحبت من یک وجود دارد، دلیلش این است که الان تمام این ضبط‌ها و اینها همه صحبت من را ضبط می‌کند، صدای ما را در این تشکیلات عریض و طویلی که درست کردند برای ما، اینها این قیافه نامبارک و نامیمون ما را هم به همه نشان می‌دهند. دیگر هم از نظر چهره کاملاً در بست و چهارچوب و شش میخه شدیم و هم از نظر صوت همه چیز، این زمان این‌طور است دیگر، زمانه این‌طور است. من بارها می‌گفتم اگر ما یک دهم آن ارزشی که برای این پلاستیک و سیم و این چوب و این چیزهایی که قائل هستیم برای خدا و ملائکه قائل باشیم، بابا کارمان دیگر تمام بود و مسأله‌مان تمام بود.

حالا إن شاء الله در فقرات بعد اگر خدا توفیق بدهد... من نگاه می‌کردم دیدم که عجیب چه فقراتی در پیش داریم. واقعا امام سجاد علیه‌السلام دیگر چیزی را در این راه فروگذار نکرده است. **وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا** ﴿الکَهْف، ۴۹﴾ این چه کتابی است؟ این چه مجموعه‌ای است؟ این چه داستانی است؟ این چه قضیه‌ای است که هیچ‌کم و زیادی را در دنیا من انجام ندادم الا اینکه در اینجا ثبت شده، قضیه چیست؟ این همین است! خیلی ساده، صورت عینی و واقعی اعمال در روز قیامت. **وَجَدُوا مَا عَمِلُوا خَاصِرًا** ﴿الکَهْف، ۴۹﴾ این حاضران خیلی مهم است که آنچه را که انجام می‌دهیم در روز قیامت حاضر می‌بینیم.

خب می‌بینید [الان] وقتی که یک صحبت انسان را می‌آورند جلوی انسان، وقتی که انسان انکار می‌کند برمی‌دارند نوار را می‌آورند، بفرمایید آقا این حرف را شما پارسال، شش ماه پیش، سه ماه پیش این حرف را زدید، انسان آن سخن خود را حاضر می‌یابد دیگر نمی‌تواند انکار کند، دیگر جای انکار نیست. خیلی هم اگر [مُنْكَر] باشد برمی‌دارند خود آن فیلم را می‌آورند، آقا شما این فیلم را نگاه کنید این فیلم گرفته شده و شما خودت خبر نداشتی که ما داریم فیلم می‌گیریم. اگر خبر داشت که این کار را انجام نمی‌داد، پس معلوم می‌شود یک‌جوری هم می‌شود فیلمی گرفت که کسی نفهمد، البته این کار ملائکه است. حالا نمی‌دانم مردم اینجا هم، بشر هم می‌تواند یا نه، این هم باید تحقیق کنیم ببینیم که

می شود بدون اینکه شخص متوجه باشد صدایش ضبط شود، بدون اینکه متوجه شود فیلمش برداشته شود. نمی دانم فعلا این کار ملائکه است حالا بشر ممکن است به آنجایی از ارتقا برسد که کار ملائکه را انجام بدهد، حتما رسیده بله! می گویند رسیده، و این در آن حد دیگر کار خداست. و وجدوا ما عملوا حاضرا، این حاضر یعنی همان عمل را در اینجا می بینم، همان عمل را می بینم.

الان که ما در اینجا نشستیم و داریم صحبت می کنیم، دوستان رفقا هم نشسته اند و دارند به مطالب توجه می کنند، این یک واقعیت هست یا اینکه این خودش فیلم است؟ واقعیت است دیگر! بله اینهایی که دستگاه و اینها عکس را می گیرند خوب اینها فیلم است، اینها صوت است، اینها ضبط است و از این چیزهاست. اما خود این واقعیت خارجی این که دیگر فیلم نیست این واقعیت است. ما در روز قیامت همین صحنه ای را که من نشستم دارم صحبت می کنم و شما هم به مطالب توجه می کنید همین صحنه را ما در روز قیامت می بینیم، یعنی ما الان همین واقعیت خارجی را می بینیم نه اینکه فیلمش را نشان بدهند آن که یک مطلب دیگر است، آن یک [امر] طبیعی است. همین چیزهایی که هست خوب همین ها شما دوباره برگردانید، خودتان را می بینید در اینجا، ولی می بینید این فیلم من است، من نیستم، من همین که اینجا نشستم هستم، عکس من را این دارد الان نشان می دهد. نمی گویند؟! عکس من را نشان می دهد نه اینکه خود من را. من خودم همین هستم که الان نشستم دارم فیلم تماشا می کنم، من همین هستم که الان نشستم دارم صدای خودم را گوش می دهم. توجه کردید؟ وقتی که شما از این مجلس بروید و بخواهید دستگاهتان را نگاه کنید - خوب آنها آنجا ضبط می شود - شما دکمه را که می زنید، می بینید که آقای طهرانی دارد صحبت می کند و ما هم در اینجا نشستیم و داریم گوش می دهیم.

آن چیزی را که شما در فیلم می بینید خود شما هستید یا عکس شماست، صورت شماست؟ شما خودتان همین هستید که اینجا نشستید، دو تا که نیستید: یکی شما و یکی هم آن شخصی که در فیلم است. ما دو تا هستیم؟ پس یکی هم که آنجا نشان می دهد می شویم سه تا، اگر این دستگاهها نشان بدهد می بینیم ده هزار نفریم. نه بابا! ما یک نفر هستیم صورت های ما متعدد است، ممکن است صورت ما در این دستگاه باشد، ممکن است آنجا باشد، ممکن است آنجا باشد، صداها متفاوت باشد خود ما یکی هستیم، خود ما یک وجود هستیم، خود ما یک وجود عینی هستیم. بعد آن آثار ما که عبارت است از صورت ما، عبارت است از سخن ما، عبارت است از حرکات ما، آن آثار ما ممکن است متعدد باشد، صورت هایی که از آن آثار ما برداشته می شود متعدد است؛ این دستگاه نشان می دهد، آن دستگاه نشان می دهد. شما ممکن است فرض کنید که هزار تا دستگاه در مقابل خودتان بگذارید صورت های خودتان

را در هر هزار تا تماشا کنید، شما که هزار تا نمی شوید، عکس شما، تصویر شما می شود هزار تا، خود شما همانی هستید که الان دارید در دستگاه نگاه می کنید، آن شما هستید.

در روز قیامت خود شما را به شما نشان می دهند که دارید این کار را می کنید نه دستگاه و فیلم و ضبط که بیاورند؛ یعنی خود همین حالی که الان در اینجا برای ما هست و مقتضای این حال تدریجی الحصول بودنش است. چون حال در زمانیات است، تحقق حوادث در زمانیات است، وقتی در زمانیات انجام بشود نه از حال قبل دیگر انسان می تواند احساس حضور عینی کند و نه از آن یک ثانیه بعد، هیچ کدام! انسان همیشه در حال دارد زندگی می کند یعنی همین [لحظه‌ای] که هست، یک ثانیه قبل چه شد؟ رفت، حالا شما [می توانید او را] بگیرید، دیگر نمی توانید بگیرید رفت. الان ساعت یازده و سه دقیقه است، شما ساعت یازده و دو دقیقه را احضار کنید ببینم، نمی توانید، رفت، در اختیار شما نیست، دست من و شما نیست، زمان دست من و شما نیست، زمان بخواهیم نخواهیم می رود؛ حالا یازده و چهار دقیقه را احضار کنید آن هم نمی توانید، چهار دقیقه که هیچی یک دقیقه هم خیلی زیاد است پنج ثانیه بعد! ولی همین که الان گفتیم پنج ثانیه شد الان شد، الان شد پنج ثانیه، یعنی سر آن، الان تحقق پیدا کرد.

پس بنابراین تمام کارهایی که ما انجام می دهیم همه در آنیات است، یعنی در همان موقعی که هست. آن چیزی که گفتیم تمام شد دیگر نمی توانیم آن را بگیریم، آن هم که نیامده، یک ثانیه دو ثانیه پس آن هم هنوز نیامده و عدم است. پس همیشه ما در آن و در زمان حال داریم به سر می بریم و داریم نسبت به همان موقع احساس وجود می کنیم. اما آیا آن صحبت‌های ما در یازده و دو دقیقه و یازده و چند دقیقه به یازده و امثال آنها، آیا آنها وجود داشته یا نداشته یا یک امر عدمی بوده؟ قطعاً یک امر وجودی بوده است. اگر امر وجودی نبوده که شما به من نگاه نمی کردید و گوش نمی دادید و من هم که صحبت نمی کردم، تمام اینها چیست؟ امر وجودی است. آن امر وجودی هست و من دسترسی به آن ندارم ولی هست. آن امر وجودی هست، من نمی توانم به او برسم، از دست من خارج شده چون خود من هم همراه با زمان پیش می روم. الان یازده و پنج دقیقه شد باز با زمان پیش می روم می شود یازده و شش دقیقه، اگر عمری باقی باشد می شود یازده و هفت دقیقه، هیچ معلوم نیست که عمر دیگر دست ما نیست.

خدا رحمت کند یکی از همین وعاظ آدم خوبی بود من ایشان را دیده بودم مرحوم خندق آبادی در ماه رمضان بود و داشت صحبت می کرد و زنها هم سر و صدا می کردند طبق همیشه، خلاصه سر و

صدا، اگر بدانید این پدرِ مظلوم ما خلاصه در این مسجد قائم بالای منبر چقدر حرص و جوش از این زنها خورد چقدر می‌گفت خانم‌ها ساکت، که به حرفش گوش می‌داد! یک شب یادم است شب بیست و سوم ماه مبارک بود شب قدر، ایشان هر چه گفت ساکت آنها گوش‌شان بدهکار نبود، کار خودشان را می‌کردند، اصلاً مانده بودند چند روز تا ماه رمضان یک هم‌چنین شبی پیدا شود دور هم جمع شوند درد دل کنند کجا ساکت، این حرف‌ها چیست، این حرف‌ها را آقا برای پایینی‌ها می‌زند برای ما نمی‌زند. خلاصه ایشان خسته شدند گفتند آخر خانم‌ها حیف نیست که در تمام مدت سال ما یک شب بیست و سوم داریم آن هم شب بیست و سوم با حرف‌های عبث و اینها بگذرانیم باز فایده نکرد. آنها محکم... تا اینکه یکی از این مسجدی‌ها نمی‌دانم زنده است یا نه علی‌کل حال اگر زنده است خدا حفظش کند، یک آدم خیلی داش مشتت رُک بود و فقط این از پس این زنها برمی‌آمد و گرنه امثال علامه طهرانی از عهده‌شان بر نمی‌آمدند! ایشان رفت بالا هر چه از دهانش درآمد گفت: که آی زنها خفه شوید، بلند شوید بروید گم شوید... او درست‌شان کرد، آنها ساکت شدند دیگر تا آخر حرف نزدند، دیگر هیچی نگفتند، هر چه این پدرِ مظلوم ما گفت هیچ به خرجشان نرفت. یک دفعه این رفت همه را درست کرد به دو دقیقه آمد پایین و دیگر مجلس ساکت شد. دیگر تا آخر مشکل حل شد.

حالا تمام این مطالب، همه هست. همه اینها وجود دارد ما دسترسی نداریم، ما نمی‌توانیم برویم و خلاصه به آنها اطلاع پیدا کنیم و این هم به خاطر نقص وجودی ماست. چون ما مقهور زمان هستیم و مقهور قوانین زمان و قوانین مکان هستیم، لذا از این قوانین نمی‌توانیم تخطی کنیم، نه جلو بزنیم و نه به عقب بازگردیم، ما با زمان باید پیش برویم. اما اگر این ضعف برطرف شد و ما به یک نقطه از تکامل رسیدیم و به یک نقطه از رشد رسیدیم که توانستیم بر قوانین زمان بخواهیم غلبه کنیم و او را در تحت قدرت خود دریاوریم - که این یک بحث مفصلی دارد - اگر توانستیم این کار را بکنیم نسبت به گذشته و نسبت به آینده می‌توانیم احاطه داشته باشیم، احاطه حضوری نه احاطه علمی و تصویری، احاطه حضوری.

یعنی همان‌طوری که الان ما همین الان، همین الان، نسبت به وجود خودمان و نسبت به حضور فیزیکی خودمان در اینجا، یک نوع احاطه و اشراف عینی و حضوری داریم، همین الان اشراف داریم دیگر! فرض کنید اگر نداشتیم یکی می‌گوید آقا برو می‌گویی چرا من بروم خودت بلند شو برو من دلم می‌خواهد اینجا بمانم، من دلم می‌خواهد صحبت کنم، من می‌خواهم گوش بدهم، من می‌خواهم چه کنم، شما اگر نمی‌خواهی خودت برو. این که شما می‌گویید آقا خودت برو یعنی چه؟ یعنی من اختیار

خودم دست خودم است، من که اینجا هستم اشراف دارم بر خودم، بر وجود خودم، بر بقاء خودم، بر مکانی که گرفتم، بر فضایی که اشغال کردم، نسبت به همه اینها من الان چه دارم؟ اشراف دارم. و این یک حالت عینی است نه حالت تصویری و حالت علمی و حالت توهمی و اعتباری، یک جنبه عینی نسبت به وجود خودمان در اینجا احساس می‌کنیم. آن افرادی که از تحت قوانین زمان و مکان خارج می‌شوند و به یک رشد از تکامل می‌رسند؛ آنها همین اشراف عینی را نسبت به گذشته و آینده پیدا می‌کنند. حالا گذشته که هیچ، صحبت در این که نسبت به آینده، این خیلی مسأله مسأله مهمی است، منتهی خب نمی‌توانند بیان کنند. یعنی وقتی که امام علیه‌السلام نسبت به آینده خبر می‌دهد: فردا در قم یک همچین اتفاقی خواهد افتاد من باب مثال، در فلان خیابان فلان تصادفی سختی خواهد شد چند تا ماشین به همدیگر خواهند زد. خب این که الان بیان می‌کند حضرت به چه کیفیتی بیان می‌کند و فردا هم خواهد شد. آن چیزی که امام علیه‌السلام می‌فرماید درست در آن حرفی نیست، آن خواهد شد. خب این چطوری بوده؟

آیا یک ملکی آمده در گوش امام گفته که فردا در خیابان صفائیه دو تا ماشین، سه تا ماشین با هم تصادف سختی خواهند کرد و یک هم‌چنین مسائلی به وجود خواهد آمد و صحنه را به گوش امام خواهد رساند، یعنی غیر از این چیزی نیست؟ خب این که خیلی مطلب پیش پا افتاده‌ای است و قابل توجه هم نیست. یا اینکه امام خود آن صورت آن قضیه را احساس می‌کند؟ مثل اینکه ما الان فرض کنید که در ذهنمان صورت یک قضیه‌ای که دیشب بوده در نظر می‌آوریم، دیشب فرض کنید که در ساعت هشت و نیم یک ربع به نه ما داشتیم افطار می‌کردیم سر سفره هم بودیم و چند نفر هم بودند و این صحبت‌ها هم رد و بدل شد خب الان آوردیم دیگر. یعنی الان ما این صورت افطار دیشب را در ذهن آوردیم، خودش را که نیاوردیم، خودش همانی بود که دیشب بود، صورتش را ما الان آوردیم. آیا راجع به امام هم همین است؟ یعنی امام به خود قضیه کاری ندارد، به خود حضور عینی و حضور خارجی و وجود خارجی و وجود عینی کاری ندارد صورت اشیاء در نظرش است، فقط همین. حالا سؤال این است این صورت اشیاء بدون وجود خارجی از کجا در نفس امام می‌آید؟ وقتی چیزی که هنوز وجود ندارد چیزی که هنوز نیامده اصلا صورت ندارد، خدا هم نمی‌تواند برایش صورت درست کند، خدا هم نمی‌تواند چون عدم است. چیزی که نیست وجود ندارد تا شما بخواهید برای او صورت قرار بدهید، ذهنیتی برایش درست کنید، وجود ندارد هنوز، عدم است. شما از نیم ساعت دیگر در این مکان اطلاع دارید چه اتفاقی خواهد افتاد؟ اصلا شما می‌دانید من ده دقیقه دیگر چه می‌گویم؟ خود من هم نمی‌دانم

چه برسد به شما، خب همین طور.

خدا رحمت کند مرحوم دستغیب خیلی آدم خوبی بود خدا بیامرزد ایشان را، بسیار مرد صافی بود. من گاهی اوقات که دلم تنگ می شود برای همین بزرگان - که از دوستان پدرمان بودند و منزل ما می آمدند و می رفتند و ما خاطرات خوبی داشتیم - پنج دقیقه صدایش را می شنوم، آقا این قدر صفا پیدا می کنم، انبساط، خیلی صاف، خیلی ساده. یعنی آن چیزی که می گفت واقعا از قلبش می گفت، مرحوم دستغیب خدا رحمت شان کند، واقعا چه افرادی را ما از دست دادیم، چه افرادی را از دست دادیم.

در زمان گذشته زمان شاه، مرحوم آقا قم آمده بودند، بعد من از این نوارها می خریدم، نوار مرحوم آقای دستغیب را می خریدیم و گوش می دادیم. خوشمان می آمد صحبت هایشان به دل می نشست. اصلا این قضیه مال دوران خیلی قبل است، برای سی سال پیش، بیشتر سی و پنج سال پیش، که ایشان در شیراز بودند و آنجا مسجد داشتند و صحبت می کردند و بسیار مرد نازنینی بود، بسیار مرد نازنینی بود. و مرحوم آقای انصاری - رضوان الله علیه - در یک مجلسی که ایشان رفته بودند همدان، وقتی از اتاق می رود بیرون ایشان رو می کنند به افراد و می گویند که ایشان را در آخر عمر شهید می کنند، این را افرادی هم نقل می کنند چند نفر شنیده بودند که فرموده بودند این سید را در آخر عمر شهید می کنند و در آنجا به مقصودش می رسد! یعنی به واسطه این قضیه به آن مقصود و هدفش در آنجا می رسد، خدا رحمتش کند.

ما نوار خریده بودیم و بعد گذاشته بودیم برای مرحوم آقا. ایشان هم آمده بودند و همین طور که استراحت می کردند این ضبط را هم گوش می دادند. ایشان هم خیلی مبتهج بودند و می گفتند که آقا سید عبدالحسین - خب اینها خیلی با هم رفیق بودند، خیلی با هم [صمیمی] بودند. - می گفتند که کجا مثل اینها پیدا می شود آقا سید محسن! من این عبارت را از مرحوم آقا راجع به مرحوم دستغیب شنیدم که: **اولئك والله نور الله في ظلمات الارض! البته خب همه این طور نیستند دیگر.** ایشان خب مرد [صافی] بود دیگر.

یک وقتی یکی از دوستان نقل می کرد راجع به اینکه یک دفعه صحبت های ایشان را ضبط می کرد، بعد یک تکه از صحبت ایشان را قسمت آن طرف نوار مثل اینکه نگرفته بود. فردا عصر که ایشان می خواهد بیاید برود می گوید: آقا این نواری که ما دیشب از شما گرفتیم یک تکه آخر را نگرفته، اگر می شود شما لطفا در تتمه صحبت دیشب ادامه بدهید. گفت: آقای فلان! من الان هم نمی دانم چه می خواهم بالای منبر بگویم تو از من تتمه صحبت دیشب می خواهی! دیشب رفت تمام شد، من الان هم

خودم نمی‌دانم چه می‌خواهم بگویم، من می‌روم بالا می‌نشینم، دیگر هر چه خودش آمد. حالا به من می‌گویی آقا برو آن تتمه دیشب را بگو که این قضیه نماند و این مسأله ناتمام نماند. بله! واقعا ما در چه خیالاتی هستیم.

حالا بنده خودم ده دقیقه دیگر در ساعت - اگر حیاتی باشد - یازده و نیم، الان یازده و بیست دقیقه است بنده نمی‌دانم چه می‌خواهم بگویم، آن وقت شما می‌دانید من چه می‌خواهم بگویم؟ چرا نمی‌دانم؟ چون ده دقیقه دیگر عدم است به حسب [ما]! نه اینکه عدم است، ما احساس عدم می‌کنیم نسبت به زمانی که ده دقیقه بعد است نسبت به الان، تا بعد از اینکه این ده دقیقه جلو برود، جلو برود و تبدیل بشود به آن، یعنی همانی که ما نسبت به آن داریم صحبت می‌کنیم.

خب حال که این طور است از کجا امام علیه‌السلام می‌فرماید تو در ساعت یازده و نیم این حرف را خواهی زد؟ از کجا این حرف را زده؟ و انجام هم خواهد شد. یعنی چیزی را که امام بگوید تمام است، درست است، امام هم نه حتی اولیای الهی، اینهایی که خب حالا زیر سایه امام هستند، زیر ولایت امام هستند و اینها مطلبشان خب همان است دیگر. آیا امام از یک جایی شنیده؟ از کجا شنیده؟ یعنی واقعا شنیدنی است! یا آن کسی که آمده حتی به امام گفته بر فرض می‌گوییم حالا ملائکه آمدند گفتند آقا فلان قضیه اتفاق خواهد افتاد، ملائکه از کجا می‌دانند؟ وقتی که یک مسأله عدم است خود جبرائیل، خود ملائکه از کجا متوجه می‌شوند که این عدم در یک همچین وضعیتی تبدیل به این وجود خاص خواهد شد؟ آنها هم نمی‌توانند ادراک یک همچین قضیه بکنند الا اینکه این مسئله از چشم ما عدم باشد، ولکن در واقع این وجود داشته باشد و واقعیت خارجی داشته باشد و ما ندانیم. درست مثل این که یک شخصی که می‌خواهد از یک کوهی بالا برود، خب پشت کوه را نمی‌بیند این می‌رود بالا وقتی به آن قله رسید آن وقت می‌فهمد آن طرف چیست و چه خبر است و سبزه‌زار است و چه هست و دارد او تماشا می‌کند؛ نه اینکه الان آن نیست، وقتی من می‌روم بالا یک دفعه خلق می‌شود، خلق نمی‌شود هست، من الان این طرف کوه هستم اطلاع ندارم، وقتی که می‌روم بالای کوه مشرف می‌شوم هم نسبت به آن چه که آن طرف کوه است، هم نسبت به آن چه را که این طرف کوه است. آن طرف را نگاه بکنم جلو را می‌بینم، به عقب برگردم این طرف را می‌بینم، هر دوی اینها وجود عینی دارند، یعنی وجود خارجی دارند و دارند زندگی می‌کنند و دارند حرکت می‌کنند و دارند تحرک پیدا می‌کنند و کارهایشان را دارند انجام می‌دهند بنده اطلاع ندارم، اطلاع نداشتن من دلیل بر عدم آنها نیست.

امام علیه‌السلام این اطلاع را دارد، آن این اطلاع را دارد که الان پشت کوه چیست، لذا نیاز نیست

به اینکه از کوه برود بالا همین جا نشسته می‌گوید آن جلو چیست. یعنی همان آن صحنه را احساس می‌کند، می‌بیند، آن صحنه را با این دو چشم نمی‌بیند، این دو چشم فقط اشیاء فیزیکی را می‌بینند، متافیزیکی نمی‌بینند، این دو چشم فقط ظاهر را می‌بینند ولی آن حالتی که به واسطه انعکاس این مناظر در این دو چشم پیدا می‌شود و بعد منتقل به مغز می‌شود و نفس می‌شود، آن حال را بدون اینکه نگاه کند، با چشم بسته در خود می‌بیند. الان که شما دارید من را نگاه می‌کنید فیلم من را می‌بینید؟ نوار دارید می‌بینید یا خود من را دارید می‌بینید؟ خود من را دارید می‌بینید و خود من را در خودتان احساس می‌کنید، که فلانی در اینجا نشسته با این خصوصیات دارد صحبت می‌کند این حرف‌ها را دارد می‌زند فیلم نمی‌بینید. آن چیزی را که بعد می‌بینید فیلم است، الان نه الان خود من را می‌بینید. این حالی که در وجود شماست آیا این حالی است که با آن وقتی که فردا می‌خواهید دوباره این مجلس را بگذارید و فیلمش را تماشا کنید یا نوارش را می‌خواهید گوش کنید آیا این هر دو حال یکی است یا تفاوت می‌کند؟ می‌بینید تفاوت می‌کند. الان خود من را دارید احساس می‌کنید، فردا می‌گویید آقا دیشب این حرف‌ها را زده نگاه کن ببین چه دارد می‌گوید، نگاه کن دارد این همانی است که دیشب گفته، ببین ضبط کرده.

احساسی که آن را فردا می‌کنید با احساسی که الان در این مجلس دارید دو احساس است: احساسی که الان دارید احساس حضور عینی است، احساسی که فردا می‌کنید احساس حضور علمی است. این احساس حضور عینی که الان برای شما پیدا می‌شود این احساس را امام علیه‌السلام قبل از اینکه بخواهد از کوه بالا برود دارد. یعنی هیچ برای او تفاوت نمی‌کند، چه برود بالای کوه و نگاه به آن مناظر کند چه پایین کوه باشد، هر دو یک احساس دارد این را می‌گویند احساس حضور عینی.

پس بنابراین آنچه را که هست تمام اینها عبارت است از یک حضور. ما نمی‌توانیم، ما نمی‌توانیم نسبت به این مسأله نسبت به این قضیه ادراک داشته باشیم؛ اما اگر در تحت تربیت قرار بگیریم، در تحت تزکیه قرار بگیریم، قوای باطنی ما و قوای نفس ما که الان ابزار و ادوات ظاهر را در اختیار گرفته است، این ابزار و ادوات ظاهر را کنار می‌زند و یک ابزار و ادوات دیگری را به کار می‌بندد، با آن ابزار و ادوات احساس وجود نسبت به آینده برای ما پیدا می‌شود. با این ابزاری که الان داریم. با این گوش، با این چشم، با این حس، حس لامسه، با این احساس که الان داریم با این فقط آنچه را که در آن، تحقق پیدا می‌کند حس می‌کنیم نه بیشتر، نه قبلش نه آینده.

قبلش خب چرا این صورت وجود عینی را در ذهن خودمان نگه می‌داریم بسته به اینکه کسی

حافظه‌اش کم است، زیاد است نمی‌دانم استعدادش کم است، استعدادش زیاد است، دید چشمش زیاد است، کم است، گوشش شنوایی‌اش کم است، اینها دیگر بسته به خصوصیات ظاهری افراد دارد که هر کسی تفاوت می‌کند، بعضی‌ها ده دهم هستند، بعضی‌ها یازده دهم هستند، بعضی‌ها نه دهم هستند، اینها خب نمره‌های چشم‌شان تفاوت می‌کند. همین‌طور در شنیدنی‌ها در مسموعات مسأله مختلف است، ولی همه اینها در ذهن به عنوان یک حضور علمی باقی می‌ماند و ثبت می‌شود.

لذا الان شما خیلی حوادث را در نفس خودتان دارید، ولی همین الان نمی‌توانید آنها را در پیش خودتان همه را یکسان مشاهده کنید، این‌طور است یا نه؟ شما که الان دارید با من صحبت می‌کنید فقط به مطالب من توجه دارید نه چیز دیگر، ولی وقتی گفتم آقای فلان شما ماه پیش در فلان روز در فلان ساعت یادتان می‌آید کجا بودید؟ می‌نشینید فکر می‌کنید، فکر می‌کنید بعد می‌گویید هان! فهمیدم من در یک ماه پیش فلان روز در فلان خیابان بودم، یا در فلان منزل بودم یا در کجا بودم، الان نیست! بنشینید فکر کنید، برگردانید این فیلمی که در ذهنتان هست، این حوادثی که در ذهنتان هست، این حرف‌ها را دوباره به عقب برگردانید تا اینکه برسید به آن نقطه و این هم به واسطه خصوصیات نفس، حدت، استعداد، سرعت، ذکاوت و امثال ذلک شدت و ضعف دارد. یک وقتی با یک فکر شما می‌رسید یک وقتی می‌نشینید فکر می‌کنید تا فردا هم فکر می‌کنید ولی به ذهن نمی‌آید که در ماه پیش کجا بودید. برو بابا سوال‌های عجیب و غریب می‌کنی بابا سوال‌های ساده بکن از ما، بگو دیروز چی خوردی بهت می‌گویم. این سوال‌ها چیست که می‌کنید؟

یا اینکه مثلاً فرض کنید که معلوماتی که دارید، اشعاری که حفظ کردید تمام اینها الان به صورت حضور عینی نیست، بلکه الان به صورت حضور علمی برای شما است. فقط در درون شما و در نفس شما صورتی از آنها وجود دارد، وجود واقعی دارد نه وجود اعتباری، و برای احضارش شما نیاز به تأمل دارید، نیاز به تفکر دارید و نیاز به ور رفتن با خودتان را دارید. می‌ببرید عقب ذهن‌تان را، ببرید ببرید ببرید عقب تا ببینید که دقیقاً به این مطلب می‌رسید یا از میان این اشعاری که در ذهن دارید این شعر مال کیست، مال حافظ است، مال سعدی است، مال مولانا، مال کدام یکی از شعرا است، این را در مجموعه سیر می‌کنید تا اینکه حالا یا اشتباه یا اینکه به طرز صحیح می‌گویید.

ولی وقتی که از امام علیه‌السلام راجع به یک مسأله سوال می‌کنند، وقتی که ابی‌بصیر می‌آید خدمت امام صادق علیه‌السلام که یابن رسول الله راجع به فلان قضیه چه حکمی می‌فرمایید؟ فلان زن فرض بکنید که در یک هم‌چنین حال و در یک هم‌چنین وضعیت، این حکم و تکلیفش چیست؟ فلان

شخص فوت کرده و ورثه او این و این و این هستند و در یک همچین شرایطی به چه نحوی باید این تقسیم شود؟ تا اینکه می گویند امام که اصلا فکر نمی کند همینی که می گویند امام می گوید جوابش این است، این چرا او فکر نمی کند؟ می شود بگوید آقا یک قدری ببینم بنده الان حضور ذهن ندارم یک خرده فکر کنم، بروم در کتاب ببینم، در نمی دانم....

شنیدم ها! شنیدم و به صورت نوشته جات هم هست که بعضی ها می گویند: این چیزها یعنی این [اخباری] که امام می آید در هر روز می گوید، صبح می رود در آن صحیفه فاطمیه حضرت زهرا علیها السلام که در خدمتش است نگاه می کند به آن صفحه ای که مربوط به آن روز است همه آن چیزهایی که در آنجا در آن صفحه [هست را مطالعه کرده!!] - واقعا چه عرض کنیم؟! بهتر است بگوییم چه عرض کنیم - بعد نگاه می کند و می آید می گوید. توجه کردید؟ حالا نمی دانم آن از قلم افتاده باشد نیفتاده باشد چیزی را گفته باشند همه را جبرئیل نوشته باشد یا آن هم یک در میان، خلاصه رد شوند، اینها معرفت ماست دیگر! اینها هم معرفت ماست.

امام وقتی که از او سوال می کنند راجع به یک مسأله، آیا فکر می کند؟ تا سوال می کنند این هم جوابش است، یعنی اصلا هیچ معطلی ندارد. مثل اینکه فرض بکنید که شما از من سوال کنید که آقا شما انگشتر دست تان کردید؟ خب بله بیا! دیگر بشینم فکر کنم آقا بگذارید ببینم دستم کردم یا نکردم، آقا چرا این طرف و آن طرف می گردی دست خودت را نگاه کن، تا انگشتر را می بینی، خب بله آقا بیا این انگشتر، آقا در دست چیه؟ هیچی، بیا این هم دست من. یعنی هیچ تأملی اصلا در اینجا راه ندارد که امام بیاید راجع به این تأمل کند و فکر کند و بعد حضرت بیان بکند. این قضیه به خاطر این است که تمام احکام و تمام تکالیف و تمام شرع و تمام این خصوصیات به صورت عینی خودش در نفس امام هست، نه به صورت علمی. یعنی به صورت علمی نیست که امام حفظ کرده باشد یا مثلا کسی به امام بگوید، امام از امام قبلی حفظ کرده باشد همه اینها را فرض کنید که یاد دادند. خود صورت عینی خود آن حکمی که خدا در یک هم چنین موردی آن حکم را جعل کرده این یک صورت عینی دارد، یک صورت خارجی دارد، که آن صورت خارجی و صورت عینی از دید ما پنهان است. آن چه را که ما به او می رسیم صورت علمی آن احکام و تکالیف است که آن صورت در کتابها هست، نمی دانم در وسایل است، در خلاف شیخ است و در تذکره و امثال ذلک.

لذا ما برای اینکه به آنها برسیم چاره ای نداریم جز اینکه مراجعه کنیم هر کسی هم باشد همین است. خیلی از افراد، اشخاص بودند می آمدند خدمت مرحوم آقا [سؤال می کردند که نظر شما] راجع به

این قضیه چیست؟ ایشان می گفتند که من راجع به این قضیه باید مراجعه کنم. می رفتند و مراجعه می کردند فردا یا دو سه روز دیگر می آمدند می گفتند. راجع به بعضی از اینها حتی چند روز طول می کشید تا به یک نتیجه برسند چون خیلی از مسائل مسائل حیاتی بود، یعنی اصلا یک قضیه ای بود که برمی گشت به این که یک خانواده متلاشی بشود. یعنی اگر این طرف قضیه را می گفتند خانواده متلاشی می شد بخاطر یک مسائلی، این طرف را می گفتند یک وقتی مسأله حرامی اتفاق نیفتاد، آدم نمی تواند خیلی راحت بگوید این یا آن. اینها چیزهایی است که یک فقیه این قدر جرات ندارد تا اینکه هر چیزی را به زبان بیاورد، بالاخره باید به نحوی قضیه باشد که احساس بکند حداقل نزدیک به حکم خداست، اگرچه یقینی هم نسبت به این مطلب نداشته باشد، توجه می کنید. خیلی اتفاق می افتاد که ایشان می آمدند مراجعه می کردند، این طور ما نداریم یک فقیه هم حتی نداریم هر چه از او پرسیدند صاف بگوید این است. اصلا یک هم چنین چیزی نیست. بله! حالا یکی ممکن است ممارستش بیشتر باشد، اطلاعاتش بیشتر باشد و مطالعاتش بیشتر باشد امثال ذلک خب یک اطلاع بیشتری داشته باشد.

این که ما به دنبالش هستیم صورت های علمی احکام و تکالیف است، نه صورت عینی، توجه کردید؟ این قضیه ای که من دیشب پریشب خدمت رفقا عرض کردم این به همین قضیه برمی گردد. اولیاء خدا صورت عینی احکام و تکالیف را مشاهده می کنند یا امام علیه السلام که آن در مرتبه بالاتر است، نه صورت علمی آنها را. یعنی آن واقعیتی که هست، واقعیت این است! خب چرا بیایند خلافش را بگویند؟ واقعیت این است، شب قدر این است، وقتی شب قدر این است خب من بیایم یک روز عقب تر یا جلوتر بگویم خب دیگر فایده ندارد، دیگر شب قدر نیست. مثل اینکه شما فرض بکنید که روز تولدتان روز هفتم ربیع الاول است، خب حالا بیایید بگویید که از سال دیگر بگویید که آقا بیایید چند سالی گذشت ما روز بیستم ربیع روز تولد خودمان را، تولد نیست دیگر. تولد شما در فلان روز اتفاق افتاده نه یک ثانیه آن طرف تر نه یک ثانیه این طرف تر، یک امر تکوینی نه اعتباری، امر تکوینی خارجی است این طرف و آن طرف هم نمی شود. اما خب البته الان چرا ما این طرف و آن طرف می کنیم به خاطر مناسبت ها و فلان، مثلا فرض کنید که یک عیدی هست دو سه روزی این طرف و آن طرف می کنیم که [فلان مسأله را به آن] بچسبانیم، وفاتی هست شهادتی است [عقب و جلو] می کنیم، خب حالا مثل اینکه در تکوین هم دخل و تصرف می کنیم!

خب ما در امروز حتی به دنیا آمدم خب امروز این طرف و آن طرف نمی شود، نه حالا شما بیایید تو رو خدا بیایید سه روز عقب تر کنید، دست من نیست، من در این دقیقه متولد شدم، بخوادم نخواهم

همین است، خب حالا می‌خواهم قبول کنم، می‌خواهم نکنم بدم بیاید یا خوشم بیاید چرا من امروز به دنیا آمدم؟ خب دیگر چرا ندارد آمدی دیگر، نه باید دو روز دیگر زودتر پیام تا فلان مناسبت با هم چفت و جور شود یعنی با همدیگر جور بشود. این هم همین است، شب بیست و سوم قدر یک شب مخصوص است نه یک دقیقه این طرف تر می‌شود نه یک دقیقه آن طرف تر می‌شود. یعنی یک واقعه خارجی و واقعه تکوینی است، یک حضور عینی دارد، شب بیست و سوم قدر این نیست که فقط دعا کنی. یک حقیقتی است که شما خودتان را در آن حقیقت قرار بدهید، این حقیقت در شب بیست و سوم نزول می‌کند در این عالم. لذا می‌گویند این کار را بکنید، لذا می‌گویند قرآن بخوانید، لذا می‌گویند مراقبه‌تان بهتر باشد، لذا می‌گویند چند شب قبلش هم حتی احیا بگیرید، اینها همه برای آمادگی است که به این موقعیت خاص و به این حضور عینی خاص انسان دسترسی داشته باشد.

امام علیه‌السلام حضور عینی احکام الهی و تکالیف الهی را دارد، نه حضور علمی را. لذا وقتی که از امام صادق علیه‌السلام سوال می‌کنند آقا شخص نمازگزار اگر این طور باشد، همان نمازی را که خدا جعل کرده است در آن وضع و یک هم‌چنین حکمی را دارد و یک هم‌چنین تکلیفی برایش بار می‌شود؛ در امام حضور دارد. امام می‌گوید خب حکمش این است و نیاز به فکر ندارد. الان مثل اینکه من نگاه به این تنگ آب می‌کنم و می‌گویند آقا آب کجاست؟ خب آب اینجاست. یعنی که الان نیازی نیست به اینکه من فکر کنم بینم که آیا آب به سقف چسبیده یا بالای کجاست. آب خب در جلویم است دیگر در جلوی من قرار دارد. برای امام هم مسأله به این کیفیت است این هم به عنوان حضور عینی.

پس بنابراین احکام هم دارای حضور عینی هستند نه فقط حضور علمی، حضور علمی برای ماست، حضور عینی احکام و شرع مربوط به امام علیه‌السلام است. لذا این که شما می‌گویید که وحی در زمان رسول خدا دیگر قطع شده، این درست است. در زمان رسول خدا دیگر وحی قطع شد و دیگر شرع بعد از رسول خدا نیست به این عنوان که دیگر حکم جدیدی بار نمی‌شود، همه احکام را رسول خدا فرمودند: *حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ*.^۱ وقتی که پیغمبر از دنیا رفتند دیگر آن وحی که جعل و تنزیل شرایع و تکالیف باشد تمام شد، اما خود آن تکالیف این است که پیغمبر تا زمان حیاتشان آنها را جعل کردند و بیان کردند و از آن عالم به این عالم اینها را پایین آوردند و در اختیار ما قرار دادند، خود آن احکام و تکالیف آیا حضور عینی در عالم خودش دارد یا

ندارد؟ نسبت به عالمش حضور عینی دارد دیگر، که حالا از آن تعبیر به لوح محفوظ می‌کنند، نه لوح محو و اثبات! تمام این احکام و تکالیف در آن لوح محفوظ به صورت حضور عینی وجود دارند. چطور این که تمام حوادث در این عالم به صورت حضور عینی در آن لوح محفوظ ثبت است و **كُلُّ شَيْءٍ**

أُحْصِيَتْهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ﴿یس، ۱۲﴾

معنایش همین است، همه اشیاء را ما در امام مبین احصا کردیم، احصا کردیم یعنی همه را جمع کردیم، و کل شیء تمام پدیده‌ها، نه صور پدیده‌ها را در نفسش آوردیم مثل ما که الان صورت اشعاری که در نفس داریم، صورت حوادثی که در نفس داریم، در ذهن داریم، صورت قضایایی که داریم. و کل شیء یعنی صورت همه اشیاء، همه اشیاء به صورت عینی خودش این در وجود امام علیه‌السلام احصا شده است.

احصاءش یعنی احصاء عینی است، یعنی خود نفس امام این وجود مبقی و استمرار دهنده آن اشیاء و حوادث به صورت عینی هست، همان طوری که وجود همه اشیاء در این زمان بسته به وجود حضرت بقیة الله ارواحنا فداه هست خود وجود عینی احکام هم در وجود حضرت بقیة الله ارواحنا فداه به صورت حضور عینی نه حضور علمی، حضور دارد. پس بنابراین وقتی که الان یک شخصی از امام زمان علیه‌السلام یک سوالی را می‌کند حضرت همان حضور عینی که در نفسش است بر اساس آن پاسخ می‌دهد، نه اینکه فکر کند ببیند که این حکمش چیست و در نظرش بیاید مثلاً فرض کنید که در اینجا پیغمبر چه گفتند، در خودش این را می‌بیند، وحی قطع شده ولی حضور عینی در نفس امام است و این که دیگر ما نیاز به وحی نداریم. چرا؟ چون خود امام هست. خود امام با آن حضور عینی اش حضور دارد، چطور این که همان وحی‌ای که برای رسول خدا می‌آمد حضور عینی را برای پیغمبر منکشف می‌کرد. یعنی خود رسول خدا را در آن حضور عینی قرار می‌داد، این معنا، معنای وحی است؛ نه اینکه جبرئیل بیاید به پیغمبر این را بگوید آقا تو این را هم بگو، خب این فقط مرتبه ظاهر است. در مرتبه باطن نفس رسول خدا در آن حضور عینی آن مسائل و آیات الهی و قرآن کریم و همه خلایق و اینها قرار می‌گرفت که خود آن هم تکالیف و شرائع هم از جمله همان مطالبی است که به آن کیفیت تنزل پیدا می‌کرد.

پس بنابراین کاری که ملائکه الهی و جبرائیل در مقام بالاتر انجام می‌دادند - که تمام اینها از آثار نفس رسول خدا هست - در وحی، عبارت است از ایجاد آن حقایق شرع و حقائق تکلیف، این یک قسمت، حالا آن مسائل اخلاق و اینها هم مسائل دیگر است، نسبت به خود احکام و تکالیف شرعی،

همان ایجاد آن حقائق است در نفس رسول خدا. یعنی وقتی که رسول خدا می گوید وقتی که می خواهی طواف کنی ابتدای طواف را از حجر الاسود قرار بدهید و شانه به سمت چپ، جبرائیل نفس این عمل را در نفس پیغمبر ایجاد می کرد، نه این که نشان بدهد نگاه کن بین، این مکه، این هم حجر الاسود، این هم کعبه، وقتی که می خواهی طواف کنی این جوری بگرد، نه! این که فیلم است. یک دفعه پیغمبر می بیند طواف این است، این که احساس می کند طواف این است یعنی آن حضور عینی تکلیف در نفس پیغمبر جلوه می کند آن وقت رو می کند به اصحاب می گوید وقتی که رفتید مکه از اینجا شروع کنید و به اینجا ختم کنید و با این شرایط باشید.

وقتی که جبرائیل می گوید نماز صبح به این کیفیت است یک دفعه رسول خدا می بیند نماز این است، نمازی که خدا می خواهد در نفس پیغمبر حضور عینی پیدا می کند نه علمی، یعنی همان عین نماز. و لذا داریم که فرض کنید که در روز قیامت این نماز تجسم اعمالی که داریم به خاطر همین است، یعنی همین اعمال به صورت جسم یعنی به صورت حضور عینی خودش برای انسان ظاهر می شود.

لذا دیگر خسته شدیم، خیلی مثل اینکه دیگر زیاد صحبت کردیم می گویم دیگر خودم خبر ندارم چه می خواهم بگویم همین است چه می خواستیم بگویم سر از کجا درآوردیم.

لذا در روز قیامت افراد می گویند که ما لهذا الکتاب، این چه کتابی است، که **مَا هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا** (الکف، ۴۹) هر چه را که انجام دادند حاضر می بینند، یعنی به چه وجدانی، به وجدان علمی یا به وجدان عینی؟ عینی! یعنی خود این مجلس را می بینند که در آن هستند، آن وقت چطور می توانند دیگر انکار کنند؟ اگر فیلم باشد می گوید آقا رفتی مونتاژ کردی، الان دیگر فتوشاپ می گویند، چه می گویند، سرش را برمی دارد می گذارد روی یک تن دیگر، کله را برمی دارد و می گذارد روی دم آن و ... خب آقا مونتاژ کردی قبول ندارم این صدای من نیست، نمی دانم چه کردی صدا را این طرف و آن طرف کردی، سر و کله را عوضی کردی فلان کردی. آنجا می گویند آقا خود مجلس را دیگر چه می فرمایید، خود مجلس را که دیگر فتوشاپ نکردیم، خودت حضور داری، این دیگر نمی داند **وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا** این را حاضر می بیند.

یعنی الان که شما دارید به من نگاه می کنید در روز قیامت هم همین قضیه را می بینید، که در همین قضیه هستید، خب دیگر بفرمایید نظر خود حضرتعالی چیست؟ خب هیچی دیگر، خدایا تسلیم هستیم، مخلصت هستیم، آنجا دیگر جای انکار نیست، **وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا**. لذا امام علیه السلام در اینجا می فرماید که خدایا حالا که من به یک هم چنین وضعی دارم یک هم چنین موقعیتی دارم، اگر

بخواهی با عدل خودت با من رفتار کنی، خب من دیگر چه خواهم شد؟ دیگر در روز قیامت چه خواهد شد، اگر بخواهی با عدل خودت رفتار کنی.

وقتی مرحوم آقا سید جمال می‌رود در حرم امیرالمؤمنین و از آن حضرت می‌خواهد که فنا را به او بدهند به هر قیمتی که شده! چه احساسی در آن موقع دعا برای او دست داد تا امیرالمؤمنین آن بلا را سرش در آورد، شنیدید دیگر، هان؟! مرحوم آقا فرموده‌اند شنیدید دیگر، هنوز از حرم در نیامده کفشش را دزدیدند این یکی، پابره‌نه برگشت و تشریف برد خانه‌اش، بعد نمی‌دانم کفش زنش را هم دزدیدند چون با هم هر دو ایستاده بودند مثل اینکه، وقتی رفت خانه یک دفعه آمدند گفتند تشییع جنازه می‌کردند تیر زدند خورده به آقازاده و آن بدبخت آن بیچاره در خانه افتاده، شب شد نمی‌دانم چه شد گفتند دزد آمده فلان چیز را زده، الحمدلله! فردا شد خلاصه کار به جایی رسید که بلند شد رفت در مسجد کوفه گرفت خوابید، یعنی دیگر نمی‌توانست در نجف باشد، جریانش خیلی مفصل است، شنیدید دیگر حالا خیلی زیاد است.

مرحوم آقا نقل می‌کردند یادم است در آن موقع‌ها شب‌های سه شنبه و این چیزها، خلاصه کارش به جایی رسید دست زنش را گرفت گفت بیا کارت دارم، با هم هر دو رفتند حرم، گفت یا علی! نخواستم آن فنا مال خودت، مال همان ذریه خودت، مال همان دوازده امام خودت، من نخواستم بابا به که بیایم بگویم؟ بابا زندگیمان همه درب و داغون شل و کر و کور و نمی‌دانم، زخمی و در خانه افتاده بود و صاحبخانه هم بیرونش کرده بود، پول اجاره را نداشت بدهد، گفت بابا آن لنگه کفش مان را برگردان، حالا اینهایی که روی دستمان افتادند روی تخت و زمین و اینها را هم درستشان کن، خواستی بده نخواستی نده، هیچ.

خب آن وقتی که رفت در حرم، و دعا کرد یا علی! فنا را به من بده به هر قیمتی، خب اینها را هم در نفسش بود دیگر، "به هر قیمتی" نه اینکه یعنی برو بنشین و لنگت را روی آن لنگت بینداز! نه اینها را هم دارد، چه احساسی داشت؟ امیرالمؤمنین که بی‌خود این بلا را سرش نمی‌آورد، احساسش این بود که من استعداد و قابل برای تحمل این مطالب را دارم، تو آن را بده ما اینها را تحمل می‌کنیم. حضرت گفت: تحمل میکنی؟! خیلی خب بگیر، امشب یکی، فردا یکی، پس فردا یکی، بینم تا کی... و هی هم می‌آمد اگر بر نمی‌گشت و به غلط کردن و [ندامت] نمی‌افتاد، چون آنها [از این ابتلائات] در پرونده دارند تا سقف هم دارند: این فایل اول را فردا برایت باز می‌کنیم، فایل دوم را دو روز دیگر، فایل سوم کارت را به جایی می‌رسد که بیایی اینجا بگویی بابا نخواستیم، فنا را هم نخواستیم، هر کاری می‌خواهی بکنی

بکن، قضیه این است.

اگر می‌رفت در آنجا می‌گفت یا علی! فنا را بده ولی ما حوصله برای امتحان را نداریم، ما تحمل امتحان نداریم، این بلا را هم نمی‌آورد، به او هم می‌داد بدون اینکه این بلا را سرش بیاورد. آنجا خواست بگوید حضرتعالی یک قدری بله به مسائل بهتر فکر کنید، به خودت بهتر فکر کن، تحمل دارم، استعداد دارم، قابلیت دارم، تحمل می‌کنم... کی به تو این تحمل را می‌دهد؟ کی به تو این قدرت را می‌دهد؟ کی موانع را از سر راحت برمی‌دارد؟ خب ما حالا موانع را برداشتیم، یکی یکی دارد می‌آید، برداشتیم دیگر. پس این که می‌بینی نمی‌آید پس معلوم است، هست و موانع را برمی‌دارند، نه اینکه نیست.

شما که الان راحت می‌روید و می‌گیرید و می‌خواهید، خبر داری هزار تا مانع امروز از سر راحت برداشته شده تا سرت را راحت روی متکا می‌گذاری یا نه می‌بینی خبری نبوده، ملائکه هم همه چشم‌هایشان را بستند. نه آقا همه باز است چون خودت را به خدا سپردی، چون خودت را در این راه قرار دادی، چون می‌گویی خدایا من از خود اختیار ندارم، چون می‌گویی خدایا خودت دست من را بگیر، خدا می‌گوید خیلی خب حال که آمدی خودت را سپردی به من بسم الله ما هم کمکت می‌کنیم.

و بنده خودم الان در اینجا به شما اعتراف می‌کنم که خودم این قضیه را اخیراً هم امتحان کردم، یک مطلبی که تا الان نمی‌توانستم یک دفعه دیدم شد. خدا گفت: ببین اگر دست خودت بود چرا در این مدت نتوانستی؟ مگر دست خودت نیست؟ چرا در این مدت نتوانستی؟ آیا در این مدت سعی کردی یا نکردی؟ بله! در این مدت سعی کردم چرا نشد؟ هزار تا مانع وجود داشت، من که دیگر نمی‌توانستم آن موانع را بردارم. پس من آمدم آن موانع را برداشتم و زمینه را آماده کردم، بستر را آماده کردم، شرائط را آماده کردم و به تو گفتم حالا بفرما، تو رفتی دیدی شد، پس این شد دست که بود؟ دست من بود یا از آنجا بود؟ اگر آن آمادگی را ایجاد نمی‌کرد، اگر آن موانع را بر نمی‌داشت، باز این کاری که من انجام دادم به نتیجه و به ثمر نمی‌رسید. پس همه چیز دست اوست، همه چیز دست اوست. بخواهد انجام می‌شود، نخواهد نمی‌شود.

منتهی امام دارد به ما یاد می‌دهد، می‌گوید از خدا طلبکارانه برخوردار نکن، همیشه بدهکارانه با خدا برخوردار کن. می‌خواستم این را بگویم که - خب دیگر گذشت حالا فردا ان شاء الله اگر توفیق پیدا کردیم بقیه‌اش را می‌گوییم - بین اولیاء خدا و سایر افراد فرق این است که بقیه طلبکارانه با خدا روبرو می‌شوند اولیاء بدهکارانه، هر دو از خدا می‌خواهند، هر دو می‌گویند خدایا بده، هر دو می‌گویند خدایا

نعمت بده، البته خب حالا خواست‌ها فرق می‌کند آن به جای خود، نه! حالا همین خواست عادی. ولی فرق این است غیر از اولیاء می‌گویند خدایا نماز می‌خوانیم دیگر چه [مسأله‌ای] هست؟ خواندیم دیگر! گفتی دو رکعت بخوان خواندیم، از آن خواب ناز بلند شدیم، نمی‌دانم در سرما و زمستان، حرف دیگر هم مگر داری؟ طلبکارانه است! خدایا روزه گرفتیم باید اجرش هم بدهی پدرمان درآمده بابا گشنگی تشنگی، نمی‌دانم تا دم غروب هجده ساعت هفده ساعت چیز کردیم دو قورت و نیمت هم باقی است؟ بنده هستی صدایت درنیاید! چی چی صدات در نیاد پدرمان درآمده، طلبکارانه! توجه کردید؟ خدا هم می‌گوید خیلی خب حالا که طلبکارانه است آن دنیا هم سرت را گرم می‌کنم با همین جهنم نمی‌برم دیگر، با همین خلاصه مراتب پایین و مسائل پایین.

اولیاء می‌گویند اگر هجده ساعت، صد و هشتاد ساعت هم شود، اگر هم از تشنگی بمیریم مثل امام حسین علیه‌السلام، در قتلگاه هم بیفتیم باز بدهکار خدا هستیم. امام حسین تا دم آخر خودش را بدهکار می‌دانست، نه طلبکار. خدایا از تو، توفیق از تو، برکت از تو، نعمت از تو و شکر می‌کنم بر این که مرا به این نعمت رساندی به این که الان من نگاه کنم و این مسائل را ببینم و تحمل کنم تحمل را که به من داده؟ تو دادی، همه‌اش تو، همه‌اش تو، همه‌اش تو. هیچ به خود نمی‌گیرد، تمام مصائبی که برایش پیدا شود به خود نمی‌گیرد، هر مصیبتی را که برایش پیدا بشود، می‌بیند عجب! خدایا تو به من این لطف را کردی، تو به من منت گذاشتی که برادر مرا از من بگیری، این تفکر چقدر فرق می‌کند.

این که الان تو عباس مرا از من گرفتی و به واسطه این گرفتن این موقعیت برای من پیش آمد، این حال برای من پیش آمد، خب اگر تو نمی‌گرفتی که این پیش نمی‌آمد، اگر حضرت ابوالفضل سر جای خودش بود. و این که الان تو علی اصغر را با این حال از من گرفتی، یعنی نه تنها شکوه نمی‌کند بلکه شکر می‌کند خدا را، خیلی عجیب است! یعنی داستان عاشورا خیلی داستان عجیبی است. یعنی می‌گوید این گرفتن حضرت علی اصغر، حالی به من داد که من برای این حال باید سجده به جا بیاورم، سجده شکر به جا بیاورم؛ اگر این طور نبود که من به یک هم‌چنین حالی نمی‌رسیدم.

لذا افرادی که در لشکر عمر سعد بودند به همین جهت می‌گفتند که تعجب می‌کنیم، یعنی هر چه می‌گذرد، به ظهر و بعد از ظهر و از این جریانات می‌گذرد، چهره امام علیه‌السلام بشاش‌تر می‌شود، نورانی‌تر می‌شود، آن بهاء و عظمت امام، تالّو و تجلی بیشتری پیدا می‌کند. خب مگر کشک است؟ چه قضیه‌ای در نفس امام اتفاق می‌افتد که صورت حضرت ابتهاجش بیشتر می‌شود؟ انبساطش بیشتر می‌شود، تالّو آن بیشتر می‌شود؟ کفار هم می‌فهمند. کفار و معاندین که در لشکر عمر سعد بودند آنها

این مسأله را تشخیص می دهند این همین است، هر مصیبتی که می آید یک عکس العمل در نفس امام ایجاد می کند، هر قضیه ای که بوجود می آمد.

امام با حبیب بن مظاهر رفیق صمیمی بودند و مرحوم آقا می فرمودند: درگذشت حبیب خیلی در امام تاثیر گذاشت. این از عبارات مرحوم آقا بود. در بین اصحاب سید الشهداء علیه السلام مرحوم آقای حداد به حبیب بن مظاهر یک عنایت خاصی داشتند و همیشه خودشان بعد از زیارت به سر مزار حبیب می آمدند و آنجا دعا می خواندند و زیارت می کردند ایشان را و عباراتی هم دارند و مرحوم آقا هم همین طور. مرحوم آقا می فرمودند که با شهادت حبیب بن مظاهر حال امام حسین خیلی فرق کرد. یعنی اینها این تعلقات الهی که حتی نسبت به هم داشتند؛ با رفتن یکی، چه اثری ایجاد می کند؟ که این باعث می شود آن توجه به مبدأ، آن انقطاع حتی از رفیق الهی - خب رفیق الهی دیگر - آن انقطاع از این توجه ظاهری، آن از دست دادن این رفیق، آن حالی که - بالاخره اینها هم بشوند، اینها هم دارای نفس هستند، اینها هم دارای محبت هستند - این حالی که پیدا می شود یک حال عجیبی پیدا می شود و هی هر ساعت می بینید زیاد شد زیاد شد، عجب! هر کسی می رود این ابتهاجش دارد بیشتر می شود، هر کسی را از دست می دهد این نورانیتش، این بهاءش، این عظمتش، این تالؤلوش دارد بیشتر می شود و مانده بودند این چه داستانی است. یعنی خود همین معاندین و کفار و همین لشکر کذابی و اینها اصلا مانده بودند چه قضیه ای است، در عمرمان ما ندیدیم، آخر یکی پسرش را بکشند، بچه اش را بکشند، در سرش می زند گریه می کند، چله می گیرد، فلان می کند. این چیست که هر چه می گذرد این استقامتش، پابرجایی اش، تمکنش، إتقان، إحکامش، هی این دارد اضافه می شود هی دارد این عوالم برایش هی می آید هی می آید هی می رود، آنها هم در خودشان عوالمی دارند ما نداریم، امام علیه السلام رب زدنی فیک تحیرا مال چیست؟ برای همین ابراز و انکشاف مراتب اسماء و صفات است.

امام علیه السلام در روز عاشورا چه مراتبی را طی کرد؟ که هر چی گذشت اشتیاقش به رفتن هی بیشتر می شد، بالاخره انسان از اول یک چیزی دارد بعد کم کم حالا، گاهی اوقات اتفاق می افتد که آدم می گوید خب بابا دیگر ما رفیقمان را از دست دادیم دیگر برای چه در دنیا باشیم، این رفتن نیست، این رفتنی است که یک قطع علاقه ای پیدا می شود و یک عمر زندگی توی این دنیا...، گاهی اتفاق می افتد! مثلا انسان یک رفیق خیلی جون جونی را از دست می دهد حالا دیگر بودیم، نبودیم، دیگر مسأله ای نیست رفتند اینها، و واقعا هم می گوید شوخی هم نمی کند.

ولی نه امام با علم می خواهد برود، با ادراک می خواهد برود نه با یأس و انگیزه را از دست دادن

بخواهد به این کیفیت، این فایده ندارد. با علم، با ادراک، با ابتهاج و با بهجت، این چه مسائلی در نفس سید الشهداء علیه السلام است، اینها یک چیزهایی است که دیگر خودشان می دانند و ما از این قضایا این اطلاع نداریم.

ان شاء الله خداوند توفیق بدهد ذره ای از آنچه را که خدا قسمت خاصان از اولیاء خودش و مقربین خودش کرده، را هم اگر به ما بچشانند ما را بس است. ما کجا آن ظرفیت آنها کجا! نه بابا ما از اول یک هم چنین چیزی را نمی خواهیم، ما می گوئیم خدایا همین قدر یک قطره ای که از آن دریایی که به آنها دادی یک قطره ای را ببینیم چه خبر است حداقل، بالاخره آن قطره برای همان دریاست، آدم بالاخره وقتی قطره را بخورد می فهمد آب دریا شور است، شیرین است، مزه اش چیست و به چه کیفیت است، ما همان یک قطره هم بدهند برای ما کافی است. منتهی خدا دست ما را بگیرد و در سایه ولایت ما را به آن چه را که خود آنها برای ما می خواهند و ما را به آن سمت دعوت می کنند، خدا ما را موفق و مؤید بدارد.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد